Theories and criticism in Arabic literature
The Fourth Year, Number ١٣, Spring١٤٠٣
Pp:٨١- ١٠٢

Research Paper

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٦٠٧٥٨,١٠٧٩

Analyzing death and the defense mechanism against it in the novel "Al-Nahayat" by Abdulrahman Manif based on existential psychotherapy theory

Omid Hoot [١]

Abbas Ganjali [٢]

Massoud Salmani Haghighi [٣]

(Received: ٢٠٢٥,١١,١٩ ,Accepted: ٢٠٢٥,١٢,١٨)

Abstract

Existential psychotherapy is a theory that examines the basis of people's psychological problems in the four components of death, freedom, loneliness, and emptiness, which existential philosophy refers to as existential fears, and also proposes a solution to deny and treat each of them. Death is the goal that human life is moving towards and that humans will inevitably encounter, and it terrifies humans. The fear of death is an anxiety that existential philosophy believes is present in human existence, which affects human life and forces humans to take actions, and these actions may be negative or positive. This study, using a descriptive-analytical method, after introducing existential psychotherapy and the component of death, examines its effect on the atmosphere of the novel Al-Anniyat in order to achieve the important point of what quality a person will be psychologically after facing death. The findings of this study show that Assaf's death was recognized as a stimulus that made people aware of their responsibility in life. The death of the Tayyiba people led them to go beyond the details and trivialities of everyday life and to seize the little life and opportunity they have and to involve themselves in issues that they value. Instead of thinking about the past and giving up, they changed their attitude towards death and through this, they came to terms with the fear of death and accepted responsibility for issues.

Keywords: Existential psychotherapy, death, novel, Al Nnahayat, Monif.

---

١. Graduate student of the Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: amirhauth@gmail.com

٢. Associate Professor Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: a.ganjali@hsu.ac.ir (Corresponding Author)

٣. PhD student Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: masoudhaghighi٩٩@gmail.com

© The Author(s). **Publisher**: Kosar University

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الرابعة، العدد ١٣، ربيع ١٤٠٣

صص: ١٠٢ -٨١

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٦٠٧٥٨,١٠٧٩

واکاوی مرگ و مکانیزم دفاعی علیه آن در رمان "النهایات" عبدالرحمن منیف با تکیه بر نظریه روان درمانی اگزیستانسیال

امید هوت [۱]

عباس گنجعلی [۲]

مسعود سلمانی حقیقی [۳]

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴,۰۸,۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴,۰۹,۲۷)

چکیده

روان‌درمانی اگزیستانسیال نظریه‌ای است که اساس مشکلات روانی افراد را در چهار مؤلفهٔ مرگ، آزادی، تنهایی و پوچی بررسی می‌کند که فلسفهٔ اگزیستانسیال از آنها با عنوان ترس‌های وجودی یاد می‌کند و نیز برای انکار و درمان هر کدام از آنها راه‌حلی را مطرح می‌کند. مرگ غایتی است که زندگی انسان به سمت آن در حرکت است و ناگزیر آدمی به آن دچار خواهد شد، و آدمی را به وحشت می‌اندازد، ترس از مرگ اضطرابی است که فلسفهٔ اگزیستانسیال معتقد است در وجود آدمی قرار دارد که تأثیر خود را بر زندگی آدمی می‌گذارد و آدمی را مجبور به اقداماتی می‌کند و این اقدامات ممکن است منفی یا مثبت باشند. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی پس از معرفی روان‌درمانی اگزیستانسیال و مؤلفهٔ مرگ، تأثیر آن بر فضای رمان النهایات را مورد بررسی قرار داده تا به این مهم که آدمی پس از مواجهه با مرگ از لحاظ روانی در چه کیفیتی قرار خواهد گرفت دست یابد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد مرگ عساف به عنوان محرکی شناخته شد که مردم را نسبت به مسئولیت‌پذیری‌شان در زندگی آگاه کرد. مرگ آگاهی مردمِ طیبه منجر به این شد که از جزئیات، بیهودگی‌های روزمره فراتر رفته و زندگی و فرصت کمی که در اختیار دارند را غنیمت شمرده و خود را در گیر مسائلی کنند که برای آن‌ها ارزش قائل باشند و به جای فکر کردن به گذشته و دست رو دست گذاشتن، نگرش خود را نسبت به مرگ تغییر داده و از این رهگذر با ترس از مرگ کنار آمده و مسئولیت مسائل را پذیرا شده‌اند.

واژگان کلیدی: روان‌درمانی اگزیستانسیال، مرگ، رمان، النهایات، منیف.

---

۱. دانش‌آموختهٔ کارشناسی‌ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: amirhauth@gmail.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: a.ganjali@hsu.ac.ir (نویسنده مسئول)

۳. دانش‌آموختهٔ دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: masoudhaghighi۹۹@gmail.com

© حق مولف نویسندگان **ناشر:** دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

مرگ مؤلفه‌ای است که ادیان، فلاسفه، روان‌شناسان و نویسندگان بسیاری را به خود مشغول کرده است و هرکدام تعریف و راهی را برای مواجهه با مرگ ارائه داده‌اند، فلاسفه، روان‌شناسان و نویسندگان اگزیستانیالیستی نیز از این امر مستثنا نمانده‌اند: از نظر آنها مرگ یکی از نیرومندترین محرک‌هایی است که انسان را برای ادامه زندگی تشویق می‌کند و همچنین یکی از نابود کننده‌ترین نیروهایی است که همه تلاش‌های آدمی را به نیستی می‌کشاند. یکی از شاخه‌های روانشناسی روان‌درمانی اگزیستانسیال است که به بررسی و تبیین نگرانی‌های وجود چهارگانه نظیر: مرگ، آزادی، تنهایی و پوچی و راه‌های درمان آن می‌پردازد. یکی از اصول اساسی روان‌درمانی اگزیستانسیال این است که افراد باید ترس از مرگ را بپذیرند و آن را جزئی از واقعیت‌های زندگی بدانند، مرگ همیشه یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر است که هر فردی باید با آن روبه‌رو شود. فرد در زندگی خود با این واقعیت مواجه است که روزی خواهد مرد و این امر می‌تواند احساس اضطراب و بی‌معنایی ایجاد کند در نتیجه بسیاری از مشکلات روانی از منظر روان‌درمانی اگزیستانسیال ناشی از این ترس و اضطراب در برابر مرگ هستند. «اولین منبع اضطراب از آگاهی زیاد ما نسبت اینکه در یک نامعلومی باید بمیریم ناشی می‌شود: هستی مستلزم نیستی است» (پروچاسکا، ۱۳۸۱: ۱۴۷). عبدالرحمن المنیف نیز از نویسنده‌هایی است که در رمان النهایات به این ترس‌های اگزیستانسیال پرداخته است و در این پژوهش و با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی به بررسی موضوع مرگ و مکانیزم دفاعی علیه در رمان "النهایات" پرداخته می‌شود.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش سعی بر آن است تا به دو پرسش زیر پاسخ داده شود:

۱. مرگ و آگاهی از آن در نزد مردم طیبه چگونه رقم خورده است؟
۲. شخصیت‌های داستان برای مقابله با ترس از مرگ چه راهی را در پیش می‌گیرند؟

۱-۲. پیشینهٔ پژوهش

تاکنون هیچ پژوهشی موضوع مرگ و مکانیزم دفاعی علیه آن را در رمان "النهایات" مورد بررسی قرار نداده است. اما پژوهش‌های دیگری وجود دارند که رمان مزبور را در سایر زمینه مورد مطالعه و تحلیل قرار داده‌اند:

– مقالهٔ «بررسی تطبیقی مبانی رئالیسم در رمان النهایات اثر عبدالرحمن منیف و آوسنهٔ بابا سبحان اثر محمود دولت آبادی»، نوشتهٔ حیدری و حاتمی تل مارانی (۱۳۹۵)، چاپ شده در مجلهٔ ادبیات پارسی معاصر

به بررسی مبانی رئالیسم پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در هر دو اثر به موضوعاتی پیرامون زندگی روستایی، همچون فقر، درد، رنج و ناکامی و محرومیت محیط روستا پرداخته شد است. از سوی دیگر توجهٔ ویژه این دو نویسنده به مسائل اجتماعی طبقهٔ خاصی از جامعه که مورد بی مهری حکومت‌های خود قرار گرفته‌اند، ضرورت مطالعه و بررسی تطبیقی آنها را سبب می‌شود.

– مقالهٔ «بازخوانی شخصیت‌های داستانی در رمان النهایات عبدالرحمن منیف»، نوشتهٔ ملا ابراهیمی و فرهودی (۱۳۹۶)، چاپ شده در مجلهٔ مطالعات داستانی به تبیین عنصر شخصیت و شیوهٔ شخصیت‌پردازی نویسنده در این رمان پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تنها دو شخصیت داستان، یعنی سگ و عساف ایستا هستند. بقیهٔ شخصیت‌ها، پویا هستند که با مرگ عساف ذهنیتشان تغییر می‌کند.

– مقالهٔ «تحلیل روانکاوی شخصیت و باورها در رمان النهایات عبدالرحمن منیف»، نوشتهٔ عموری و دیگران (۱۳۹۹)، چاپ شده در مجلهٔ ادب عربی به تحلیل روانکاوی رمان مذکور با توجه به مفاهیم روانشناسی پرداخته است. نتایج حاصل از بررسی این رمان از منظر روانکاوی نشان می‌دهد که کشمکش درونی و نبرد دائمی میان مرگ و زندگی از جمله مهم‌ترین مواردی هستند که منیف به آن‌ها پرداخته است. او در رمان خود سعی می‌کند بی‌نظمی، آشفتگی جامعه و فقر و بدبختی مردم را به نمایش درآورد و مرگ عساف را عامل تغییر وضع موجود شمرد.

– مقالهٔ «واکاوی دلواپسی غایی مرگ و راهکارهای انکار آن در رمان‌های «زهر اللّیمون و قصص أخری» و «تلک الرائحة» با تکیه بر نظریهٔ اروین دیوید یالوم»، نوشتهٔ سلمانی حقیقی و دیگران (۱۴۰۳)، چاپ شده در مجلهٔ نقد ادب معاصر عربی مضمون مرگ اندیشی و هراس از آن و راهکارهای رهایی از آن در دو رمان «زهراللّیمون و قصص أخری» از علاء الدیب و «تلک الرائحة» از صنع الله ابراهیم بر اساس نظریه اروین یالوم مورد واکاوی قرار گرفته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد مرگ‌اندیشی و هراس از آن ریشه‌ها و عوامل متعددی دارد. می‌توان گفت مهم‌ترین علل مرگ‌اندیشی و مرگ‌هراسی در نزد شخصیت‌های دو رمان «زهراللّیمون و قصص أخری» و«تلک الرائحة»، تنهایی و تمایل به حضور در کنار دیگری و ارتباط با آنها است. از میان روش‌های تعیین شده از سوی یالوم برای انکار و رهایی از مرگ هراسی، راهکارهایی نظیر امید به نجات دهندهٔ غایی، پشیمانی، موج آفرینی و خلاق بودن تنها در رمان «زهر الليمون» مشاهده گردید.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

ادبیات بستری است که همواره از آن برای محقق ساختن اهداف مختلف استفاده شده است، از این رو بررسی شاخصهٔ مرگ در قالب یک متن ادبی از نوع رمان و رسیدن به راه‌های غلبه بر آن از اهمیت و ضرورت بالایی برخوردار است؛ چرا که ترس از مرگ به نوبه خود بر روح و روان آدمی گذاشته است، انسان معاصر بیش از پیش با ترس‌های وجودی به ویژه ترس از مرگ مواجه است که این امر منجر به معضلات و پیامدهایی نظیر: انزوا، پوچ‌گرایی و گاهی خودکشی می‌شود.

۲. روان‌درمانی اگزیستانسیالیسم

روان‌درمانی اگزیستانسیال یکی از روش‌های روان درمانی است که خواستگاه اختلالات روانی را ترس‌های اگزیستانسیالیستی می‌داند. مرگ، تنهایی، آزادی و پوچی ترس‌هایی هستند که فلسفهٔ اگزیستانسیالیست با عنوان دلهره‌های هستی از آنها یاد می‌کند

که در وجود و هستی انسان قرار دارند و کمیت و کیفیت زندگی بشر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، روان‌درمانی اگزیستانسیال با تکیه بر فلسفهٔ اگزیستانسیال تأثیر این دلهره‌ها بر زندگی و روان آدمی را بررسی می‌کند و با تغییر دیدگاه درمانجو به سمت مناسب‌تری نسبت به زندگی می‌کوشد اختلالات روانی فرد را درمان کند. اما این ترس‌ها چگونه موجب اختلالات روانی می‌گردند؟ وقتی فرد به جای قبول کردن و روبرو شدن با این دلهره‌ها به خود یا به دیگران دروغ می‌گوید، «دروغگویی تنها راهی است که می‌توانیم از نیستی بگریزیم، برای اینکه اجازه ندهیم اضطراب وجودی به تجربه ما راه یابد» (پروچاسکا، ۱۳۸۱: ۱۴۹). مثلاً به جای قبول کردن مرگ عزیزان بخواهد با زیر نظر گرفتن آنها به خود بقبولاند که خطری آنها را تهدید نمی‌کند در حالی که مرگ جزء جدایی‌ناپذیر زندگی است و نمی‌توان آن را انکار کرد اما او اصرار به انکار دارد، یا به جای قبول مسئولیت کارها، کاری انجام ندهد و خود را از مسئولیت کارها برهاند، در حالی که با این کار باز مسئول بیکار نشستن خود هست، فلسفهٔ اگزیستانسیال فرد را مسئول خود و همه می‌داند، یعنی او مسئول تأثیری که روی افراد بشر می‌گذارد است. «هنگامی که ما می‌گوییم بشر مسئول وجود خویش است منظور این نیست که بگوییم آدمی فقط مسئول فردیت خاص خود است، بلکه می‌گوییم هر فردی مسئول تمام افراد بشر است» (سارتر،۱۳۶۱:۲۶). اما او به خود می‌قبولاند کسی چنین کاری نمی‌کند، «کسی که دروغ می‌گوید و با گفتن اینکه همهٔ مردم چنین نمی‌کنند، برای خود عذری می‌تراشد، با وجدان خود سر ستیز دارد (همان،۳۰). ستیز داشتن با وجدان خود موجبات اختلال روانی را فراهم می‌کند. وقتی فرد با این دلهره‌ها روبرو می‌شود زندگی معنای خود را در مقابل آن از دست می‌دهد، اینکه مرگ همیشه با اوست، خود را در مقابل مرگ تنها می‌بیند، آزادی که دارد و ماهیت خود را که با آزادی خودش ساخته اما از ماهیت خود ناراضی است، زندگی که آخرش نیستی است در نظر او پوچ می‌شود. اما چگونه با این دلهره‌ها روبرو می‌شود؟ تا زمانی که فرد روزمرگی زندگی خود را درک نکرده باشد با دلهره‌های هستی روبرو نخواهد شد. به اعتقاد هایدگر در دنیا دو وجه برای هستی وجود دارد: «۱. مرتبه فراموشی هستی: در این مرتبه فرد در دنیای اشیاء خود را سرگرم روزمرگی زندگی می‌کند، خود را به مرتبهٔ «وراجی‌های بی‌ارزش» می‌رساند، تسلیم روزمرگی زندگی و دلواپس شیوهٔ وجود چیزها می‌شود، این مرتبهٔ عادی و روزمرهٔ هستی «غیراصیل و ناموثق» است. ۲. مرتبهٔ اندیشیدن به هستی: در این مرتبه فرد محدودیت‌های خود را می‌پذیرد و با اضطراب آزادی و پوچی رو در رو می‌شود، چیزی که فرد را از مرتبهٔ روزمرگی به این مرتبه می‌رساند موقعیت‌های جبران‌ناپذیر و «تجربیات مبرم» خاصی هستند که فرد را از درون تکان می‌دهند، از بین این تجربیات، مرگ موقعیتی خاص و منحصر به فرد دارد که امکان زندگی اصیل و موثق را برایمان فراهم می‌کند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۸-۵۷).

۳. خلاصه رمان

رمان در مکانی به نام طیبه اتفاق می‌افتد، زمانی که قحطی، مرگ، گرسنگی و ناامیدی همه جا را فرا گرفته است، همه چیز در تقلای زنده ماندن است، کشاورزی از بین رفته است و همه دام‌ها رو به زوال هستند. مردم برای زنده ماندن به شکار روی می‌آورند، از عساف که شکارچی ماهری است می‌خواهند آنها را در این کار راهنمایی کند، عساف که بیشتر عمر خود را در در شکار و به تنهایی در دشت و کوه و کویر گذرانده است به خوبی می‌داند که به چه شکل باید شکار کرد اما جوان‌ها به حرف او توجهی نکرده و در شکار زیاده‌روی می‌کنند حتی دوستان خود را که از شهر می‌آمدند به شکار می‌برند، و آنها هم به امید این که مردم شهر با دولتمردان صحبت کرده و سدی برایشان بسازند به آنها خوش‌آمد می‌گفتند. این کار باعث می‌شود که شکار در طیبه کم شود و به

بیابان‌های دور دست فرار کنند، یک شب که مهمان‌هایشان از شهر آمده بودند، از عساف می‌خواهند که آنها را به جایی ببرد که شکار زیاد است، عساف هم مجبوراً به حرف‌شان تن می‌دهد و آنها را به بیابان‌های دور دست می‌برد و اینجاست که طوفانی از شن در این بیابان شکل می‌گیرد و عساف جان خود را از دست می‌هد. در شب مرگ عساف مردم دور هم جمع می‌شوند و داستان‌ها و خاطراتی را تعریف می‌کنند که جزء قابل توجهی از رمان را می‌گیرد، بیشتر این خاطرات و داستان‌ها درمورد مرگ است.

۴. مرگ

دلهره‌ای هست که همواره در سایه زندگی در حرکت هست، مرگ در سایه زندگی همچنان تأثیر خود را بر زندگی بشر می‌گذارد زمانی که بشر به این پی ببرد که وقتی زندگی از حرکت باز ایستد، مرگ سایه خود را بر او می‌گستراند و همه چیز را به نیستی می‌کشاند، زندگی نزد او معنای خود را از دست می‌دهد و «آنچه میراست معنایی ندارد. جنگیدن با مرگ به این ادعا که زندگی معنایی دارد منتهی می‌شود» (کامو،۱۴۰۱:۸۴). در حالی که زندگی معنایی از خود ندارد، چرا که بشر ابتدا هیچ است و ماهیتی از خود ندارد، بعد هست می‌شود و برای خود ماهیتی می‌سازد، اما دوباره می‌میرد و نیست می‌شود چیزی که در انتها نیست می‌شود معنایی هم ندارد، یعنی بشر از نیستی به هستی قدم می‌گذارد اما همچنان نیستی در کمینش است و دوباره سر فرصت او را به آغوش خود می‌کشاند: «نهایتاً ما چیزی هستیم که نباید باشد؛ از این رو نابود می‌شویم» (شوپنهاور، ۱۳۸۸: ۹۵). آدمی با اینکه می‌داند مرگ در کمینش است اما نمی‌تواند خود را از آن برهاند، به عبارتی انسان محکوم به هستی است و همچنین محکوم به نیستی: چرا که هست شدنش در اختیار خودش نبوده و همچنین در هستی ماندن هم در اختیار او نیست، آدمی در انتخاب نیستی آزاد هست یعنی می‌تواند به زندگی خود خاتمه دهد اما در هستی ماندن در اختیارش نیست یعنی وقتی مرگ به سراغش آمد باید به نیستی بپیوند و همهٔ ماهیتی که برای خود ساخته بی‌معنا و پوچ می‌شود.

اما آیا واقعا مرگ، زندگی را بی‌معنا می‌کند؟ تصور کنیم که تا ابد زنده‌ایم، آنقدر زنده مانده‌ایم که همه چیز برای ما تکراری شده و هیچ چیز جذابیتی ندارد، آنقدر فرصت زیاد هست که برای تجربهٔ چیزهای جدید هیچ محرکی نخواهد ماند، هیچ عجله‌ای در تجربهٔ فرصت‌های جدید نداریم، چرا که فرصت زیاد است اگر امروز تجربه نکردیم، فردا حتماً تجربه خواهیم کرد. مرگ حقیقتی است که زمان زندگی را محدود می‌کند و همچنین فرصت‌ها را، اگر امروز در کسب تجربه‌ای کوتاهی کردیم امکان دارد که دیگر هیچ وقت فرصت کسب چنین تجربه‌ای را نخواهیم داشت و این ترس که دیگر چنین فرصتی سراغ ما را نگیرد محرکی خواهد بود برای غنیمت شمردن فرصت‌ها، «در نظر داشتن دائمی مرگ بیش از آنکه زندگی را فقرزده کند، به آن غنا می‌بخشد. اگر چه نفسِ مرگ آدمی را نابود می‌کند، اندیشهٔ مرگ نجاتش می‌دهد» (یالوم،۱۴۰۱:۵۷)، اما اگر مرگ را فقط از این منظر که راهی هست به نیستی نگاه کنیم که همهٔ تلاش‌های ما را نابود می‌کند به طوری که حتی خانواده‌ام برای من نیست می‌شود این نوع نگاه فرد را به «بی‌عملی» و پوچی دچار خواهد کرد. پس مرگ هم می‌تواند شخص را به «بی‌عملی» وا دارد و زندگی را در نظر او بی‌معنا و پوچ جلوه دهد و هم می‌تواند محرکی باشد برای تجربهٔ فرصت‌های جدید و ادامهٔ زندگی، هدف روان‌درمانی اگزیستانسیال هم همین هست که دید درمانجو را نسبت به مرگ تغییر دهد.

۵. بررسی مرگ در رمان "النهایات"

۵-۱. فراری از مرگ نیست

مرگ حقیقتی است که نمی‌توان از آن فرار کرد و تا زمانی که زندگی جریان دارد مرگ هم جریان دارد، تا زمانی که وجود بودن چیزی امکان دارد به همان اندازه نیست بودن آن هم امکان دارد، یعنی اگر هستی‌ای به وجود آمد به همراه آن نیست شدن خود را هم به همراه آورده است، هیچ هستی‌ای نمی‌تواند به سمت و سویی برود که مرگ در آن مسیر نباشد. «مرگ جزئی از وضع واقع بودۀ انسان و باقی نیز خواهد ماند» (مک کواری،۱۳۷۷:۲۰۰). به عبارتی دیگر مرگ رخدادی است که فقط برای زندگی رخ می‌دهد و گریزی از آن وجود ندارد: «وفي هذي السنين، ومع الجوع والموت، يأتي أفواج لاحصر لها من الطيور. ومثلما كانت الغيوم الخفيفة العالية تمر مسرعة، كذلك كانت من الطيور. فقد كانت أفواجها تعبر في كل الأوقات، حتى في الليل العميق، عالية صائتة، وكأنها ذاهبة إلى الموت» (منیف، ۲۰۱۶: ۱۱-۱۰).[۱]

پرنده‌هایی که در این سرزمین دچار قحطی و مرگ شده درنگی نمی‌کنند و نمی‌خواهند در این سرزمین چنگال مرگ آنها را برباید و مثل ابر شتابان عبور می‌کنند، اما نویسنده می‌گوید: انگار به سوی مرگ می‌شتافتند، در حالی که پرنده‌ها از ترس مرگ که به شکل قحطی در این سرزمین لانه کرده فرار می‌کنند، اما باز هم به سوی مرگ می‌شتابند. چرا که مرگ حقیقتی است که نمی‌توان از آن فرار کرد و همیشه در سایۀ زندگی کمین کرده است و هرکاری انجام دهیم نمی‌توانیم مسیر زندگی را به سمتی ببریم که مرگ در آن نباشد.

«هل تظنون أنكم ستواصلون الحياة حتى تأتي الأمطار مرة أخرى؟ إن من يظن ذلك أقرب ألى الجنون. قلت لكم الف مرة: لم يبق بيننا وبين الموت إلا ذراع، وهذه الذراع هي الصيد الذى نستطيع أن نوفره حين تأتي الأمطار مرة أخرى» (منیف، ۲۰۱۶: ۷۰-۶۹).[۲]

در این مثال شخصیت عساف می‌خواهد این را به مردم بگوید که در هر حال مرگ وجود دارد حتی اگر باران ببارد باز هم نمی‌توان مرگ را از زندگی زدود؛ چرا که باران زندگی را به همراه خود می‌آورد و تا زمانی که زندگی هست، مرگ هم وجود دارد و فاصلۀ مرگ و زندگی از این وعده غذایی تا آن وعده غذایی است و مردم برای همین مقدار زندگی تلاش کنند.

«الموت والحياة مثل هذه الظروف متساويان. أنظروا الى الأرض والأشجار والدواب. وأنظروا في وجوه البشر، إن كل شيء يموت، وإذا جاءت سنة مثل هذه السنة فلن يبقى شيء» (منیف، ۲۰۱۶: ۱۶).[۳]

مرگ همه جا را فرا گرفته است طوری که مرگ و زندگی با هم مو نمی‌زنند و تشخیص زنده‌ها با مرده‌ها سخت شده است «مرگ و زندگی به یکدیگر وابسته‌اند: همزمان وجود دارند، نه اینکه یکی پس از دیگری بیاید؛ مرگ مدام زیر پوستۀ زندگی در جنبش است و بر تجربه و رفتار آدمی تأثیر فراوان دارد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۶-۵۵).

۵-۲. اندیشیدن به مرگ

مرگ موضوعی است که از دیرباز ذهن آدمی را به خود مشغول کرده است که آیا مرگ هستی را به اتمام می‌رساند یا سر آغاز زندگی دوباره است؟ از منظر اگزیستانسیال مرگ پایان هستی است و آدمی پس از مواجهه با مرگ می‌تواند دو راه را در پیش بگیرد یا از اندیشیدن به مرگ فرار می‌کند و ذهن خود را با دروغ‌پردازی فریب می‌دهد یا به آن می‌اندیشد و سعی می‌کند ماهیت مرگ را درک کند هایدگر معتقد است که هرچند خود مرگ ما را نابود می‌کند ولی اندیشیدن و تأمل در باب مرگ نجات دهنده است. در کل اندیشیدن به مرگ می‌تواند آدمی را به بی‌معنایی و بی‌عملی یا به معنادار بودن زندگی برساند:

«ففي الصحراء يمتلك صفات تنفجر في داخله فجأة يمتلك صفات التواضع و محاولة التعرف والصبر. ويتطلع إلى كل ما حوله بحيرة أقرب إلى التساؤل» (منیف، ۲۰۱۶: ۸۲).[۴]

در این مثال مردم منطقهٔ طیبه بعد از اینکه در بیابان خود را سردرگم و تنها دیدند و بی‌اعتنایی جهان را نسبت به خود درک کردند، و خود را گرفتار در چنگال مرگ که به شکل بیابانی که نه پایان دارد و نه آغاز دیدند، در پی شناخت و درک معنای همه چیز هستند، به قول هایدگر آنها از مرحلهٔ «فراموشی هستی» به مرحلهٔ «اندیشیدن به هستی» رسیده‌اند و تجربه‌ای که آنها را به این مرحله رسانده است، ترس از مرگ است که مبادا در این بیابان گیر کرده و به کام مرگ روند.

«حركت في أعماقه موجة عاتية من التساؤلات والحزن، وجعلت الأمور تبدأ، في لحظات كثيرة، أقرب إلى الومض الممزق: ماذا تعني الحياة وماذا تعني الموت؟ ولماذا تنتهي حياة المخلوقات بهذه الطريقة العاتية؟ وماذا لو أصبح الانسان أكثر صدقا وبساطة وتخلى عن كثير من الأشياء التي تحوله إلى المخلوق لا يعرف سوى جمع الأشياء ثم تدميرها؟ لماذا تصمت المدينة أيام المحمل الذي يتأكل الأحشاء وتتذكر أيام لا يفيد التذكر؟» (منیف، ۲۰۱۶: ۲۰۲-۲۰۱).[۵]

بعد از دیدن این همه مرگ و میر و مرگ عساف مردم در پی یافتن معنای زندگی هستند، با این قبیل سؤالات است که معنای زندگی را زیر سؤال می‌برند و همه چیز از نظر آنها معنای خود را از دست می‌دهد، زندگی، اشیاء، و خود را در این جهان تنها و بی‌پناه خواهند یافت، و قوانین و سنت‌هایی که از نظر آنها در لوح آسمانی نوشته شده بودند ارزش خود را از دست خواهند داد، و در پی آوردن قوانین جایگزین حرکت می‌کنند، اگر آنها بتوانند قوانین جدیدی جایگزین کنند که هیچ و الا همانطور که گفته شد اگر نتوانند، مشکلات روانی آنها قابل درمان نخواهد بود و آنها همیشه سرگردان خواهند بود که کدام راه را بروند.

۵-۳. مرگ معنا زدای زندگی

انسان نمی‌تواند مرگ را شکست بدهد پس مرگ، حقیقت پوچ بودن زندگی را به رخ آدمی می‌کشد و او را با این حقیقت که هر چقدر آدمی زندگی سخت و طاقت فرسایی داشته و به دنبال خوشی و آسایش باشد، یا زندگی شادی داشته و همه چیز برای او فراهم باشد، و هر چقدر تلاش کند، مرگ روزی خواهد آمد و همه چیز را برای او نیست می‌کند و او به هیچ وجه نمی‌تواند از نیست شدن گریزی داشته باشد: «مرگ بزرگترین نمودگار تناهی انسان است و شاید بزرگترین نمودگار عبث بودن انسان» (مک کواری،۲۰۱:۱۳۷۷). به عقیدهٔ شوپنهاور: مرگ باز شدن گرهی است که توسط تولیدمثل و لذت جنسی بسته شده است؛ که متلاشی کنندهٔ ماهیت انسان است. مرگ رخدادی است که همهٔ ماهیتی که آدمی در طول زندگی برای خود ساخته را پوچ می‌کند:

«إن أحدا لا يحب أن يتذكر أيام القحط. أما إذا جاءت قاسية جارفة، وإذا تكرر مجيئها سنة بعد أخرى، فالكثيرون يفضلون الموت أو القتل ثم الرحيل على هذا الانتظار القاسي» (منیف، ۲۰۱۶: ۱۲).[۶]

قحطی‌ای که مرگ را به همراه دارد هیچ‌کس نمی‌خواهد آن را به یاد آورد اما مرگ همیشه در زندگی آدمی وجود دارد و خیلی‌ها وقتی با مرگ رو به رو می‌شوند می‌پسندند بمیرند. و این مرگ است که آدمی را با تنهایی و انزوا و در نتیجه با بی‌معنی بودن زندگی رو به رو می‌کند. و این بی‌معنا بودن زندگی است که آدمی می‌پسندد بمیرد و خودکشی کند.

«فهجم الحزن واستقر في قلوب المسنين، حتى إن الكثيرين قالوا بصوت عال: الموت أكرم من هذه الحياة الملعونة التي نعيشها هذه الأيام» (منیف، ۲۰۱۶: ۱۲۱).[۷]

در این مثال نیز می‌توان فقدان امید و بی معنا بودن زندگی را در نزد مردم طیبه ملاحظه نمود. سالخورده‌ها که به انتهای زندگی خود رسیده‌اند امیدی پیش روی خود نمی‌بینند و این باعث شده زندگی ارزش خود را از دست داده و همه مرگ را چیزی با ارزش می‌انگارند، زندگی بی‌معنی شده است، مرگ را معنایی برای زندگی خود می‌دانند، در این شاهد مثال مرگ معنی را از زندگی گرفته است، و خود معنایی شده برای زندگی «و بين انتظار و انتظار يموت الانسان، يموت الف مرة، يفقد الثقة، تتلاشى إرادته، يسقط، ينهض، يترنح، يمتلىء حلقه بأدعية خائفة لا يعرف كيف أتت، يصرخ دون صوت... يموت مرة أخرى، ينهض من الموت... يملأ حلقه بجرعة ماء... لأطول فترة لعلها تمده بمزيد من القوة على المقاومة... يفقد القدرة على ابتلاع الماء، يتحول الماء إلى الملح... يريد أن يصرخ، أين يموت تماما، يريد أن تنشق الأرض فجأة و تبتلعه» (منیف، ۲۰۱۶: ۹۵).[۸]

در این نمونه دو انتظاری که نویسنده نام می‌برد: یکی تمام شدن طوفان و دومی مرگ است، آنها در مقابل طوفان و سرسختی این بیابان کم آورده‌اند و می‌خواهند بمیرند، می‌توان اینکه آنها خواهان مرگ هستند را اعتراضی علیه قوانین طبیعت دانست، همانطور که ایوان می‌گوید: «فقط این را می‌دانم که در جهان ما رنج و بدبختی موجود است و هیچکس هم مقصر نیست تمام این حوادث مثل حلقهٔ زنجیر به هم پیوسته‌اند و این قانون طبیعی است ولی من نمی‌توانم با تکیه کردن به این قوانین غلط خود را محکوم به زندگی کنم. فایدهٔ این نوع زندگی چیست؟» (داستایوفسکی،۲۸۱:۱۳۶۱). ایوان به خاطر این که مردم بی‌گناه بی‌هیچ دلیلی محکوم به مرگ و رنج و عذاب هستند و نمی‌تواند بی‌عدالتی این جهان را قبول کند او حاضر است که بمیرد ولی با این قوانین خود را محکوم به زندگی نکند.

۵-۴. مرگ معنا زای زندگی

مرگ از این منظر که فرصت تجربهٔ همه چیز را از آدمی می‌گیرد محرکی می‌شود که آدمی فرصت‌ها را غنیمت شمرده و به دنبال کسب تجربیات بیشتر باشد و به این درک برسد که زندگی‌اش زمان محدودی دارد و او باید از این فرصت کم به بهترین شکل ممکن استفاده کند، اگر این زمان کوتاه را صرف درگیری با خود کند و هیچ کاری انجام ندهد رفته رفته این فرصت‌ها کمتر و کمتر می‌شوند. اگر آدمی زمانی جاودانه داشته باشد دیگر محرکی برای انجام کارها در او باقی نخواهد ماند چرا که اگر فرصت‌ها را غنیمت نشمارد باز این فرصت‌ها سراغ او را خواهند گرفت، اگر امروز تجربه نکرد فردا حتماً تجربه خواهد کرد. «مرگ به صورت نفی هستی دیده می‌شود که مسئولیت برای اقدام را نیز به ارمغان می‌آورد، زیرا اگر زندگی بی‌نهایت بود، تصمیمات می‌توانستند به طور نامحدودی به تعویق بیفتند» (پروچاسکا،۱۷۲:۱۳۸۱).

«كنا نأكل الأعشاب وجذور النباتات. كنا نأكل الجرابيع. حتى الجراد الذي كثيرا ما كان يأتي في سنوات المحل، أو الذي يسبب المحل، كنا نأكله» (منيف، ۲۰۱۶: ۶۵).[۹]

در این نمونه آدمی برای زنده‌ماندن و نجات از مرگ موش و علف می‌خورد و نمی‌خواهد بمیرد حاضر است از همهٔ سنت‌های خود دست بکشد اما زنده بماند در واقع این خود مرگ است که به زندگی آنها معنی می‌بخشد به این صورت که جنگیدن با مرگ و تلاش برای زنده ماندن، خود معنی برای آنهاست شاید فراتر از آن را نمی‌بینند و آن پوچ بودن خود زندگی‌ست و شاید با پوچ بودن زندگی کنار آمده و آن را پذیرفته باشند، و امید به زندگی بهتر بعد از قحطی بسته‌اند و این معنایی برای زندگی آنهاست همانطور که فرانکل می‌گوید: «در اردوگاه کار اجباری اسیران نازی این مسأله کاملاً به اثبات رسیده بود که کسانی که تصور می‌کردند، کار و وظیفه‌ای در انتظارشان است، بیش از افراد دیگر شانس زنده ماندن داشتند» (فرانکل، ۱۴۰۲: ۱۲۳). در واقع این تنش بین زنده ماندن و مرگ است که آنها را از لحاظ روانی کمک می‌کند «تنش لازمه‌ی زندگی و از سلامت روان او جدایی‌ناپذیر است» (همان، ۱۲۴). همانطور که گفته شد، مرگ می‌تواند شخص را به «بی‌عملی» وا دارد و زندگی را از نظر او پوچ و بی‌معنی کند و هم می‌تواند محرکی باشد برای تجربهٔ فرصت‌های جدید و ادامهٔ زندگی.

۶. مکانیزم‌های دفاعی علیه مرگ‌هراسی و آسیب‌هایش

انسان همیشه در تلاش است تا می‌تواند سعی خود را بکند مرگی طبیعی داشته باشد و اینکه از مرگ ناگهانی، مرگ در اثر بیماری، مرگ بخاطر گرسنگی یا خودکشی به طور کامل در امان باشد، روان‌درمانی اگزیستانسیال هم تمام سعی خود را بر همین داشته است تا آدمی را به ادامهٔ زندگی امیدوار کند، و آدمی برای زنده ماندن به جنگ بیماری‌های جسمی و روانی و به جنگ با گرسنگی به شیوه‌های مختلف پرداخته است، اما حقیقت این است که نمی‌توان از مرگ فرار کرد بلکه فقط می‌توان برای مدتی با فراهم کردن نیازهای زندگی مرگ را عقب انداخت: «صحیح است که انسان قادر بوده است مدت مرگ را بسیار کاهش دهد و با پیشرفت علم پزشکی نیز تصورپذیر است که مردمان بیشتر زندگی کنند و آثار پیری بسیار کاهش یابد. اما هیچ‌کس جدا باور نمی‌کند که مرگ را بتوان حذف کرد یا حتی حذف آن مطلوب باشد. مردم معمولاً می‌خواهند مرگ را به تعویق بیندازند، اما مرگ و تناهی زمان‌مند نیز جزء مقوم انسانیتی‌اند که یک زندگی بی‌پایان انسانی برایش چیزی هیولاوش خواهد بود. مرگ جزئی از وضع واقع بوده‌ی انسان است و باقی نیز می‌ماند» (مک کواری، ۲۰۰:۱۳۷۷). در طول تاریخ، قحط سالی توانسته است آدمیان را با حقیقت مرگ روبرو کند و آدمیان برای مقابله با مرگ دست به اقداماتی زده‌اند تا خود را از چنگال آن برهانند و آنها توانسته‌اند فقط مرگشان را به تعویق بیندازند.

مکانیزم‌های دفاعی واکنش‌هایی هستند در مقابل ورودی‌های هیجانی منفی مانند ترس و اضطراب که اگر به طور افراطی انجام نشوند سلامت روان را در مقابل این هیجانات منفی به تعادل می‌رسانند «اضطراب به عنوان یک علامت هشدار دهنده به فرد خدمت کرده و به او خبر می‌دهد که اوضاع درون شخصیت آنگونه که باید باشد، نیست. «اضطراب به فرد خبر می‌دهد که خود تهدید شده است و اگر دست به کار نشود، امکان دارد خود ساقط شود. خود چگونه می‌تواند از خودش محافظت یا دفاع کند. چند گزینه وجود دارد: گریختن از موقعیت تهدیدکننده، جلوگیری از نیاز تکانشی که علت خطر است، یا اطاعت‌کردن از احکام وجدان.

اگر هیچ یک از این روشهای منطقی مؤثر نباشند، فرد ممکن است به مکانیزم‌های دفاعی متوسل شود که راهبردهای غیرمنطقی طراحی شده برای دفاع کردن از خود هستند» (شولتز، ۱۳۸۶: ۶۴). همانطور که گفته شد یکی از تهدیدهایی که اضطراب را بر می‌انگیزاند مرگ است، اضطراب مکانیزم‌های دفاعی را در مقابل تهدید مرگ فعال کرده تا اوضاع درون شخصیت ثابت مانده و «خود» را از ساقط شدن برهاند:

۶-۱. طنز پردازی

شوخ طبعی یکی از مکانیزم‌هایی است که تنش‌های روانی را به تعدیل می‌رساند و آدمی را از نظر روانی مقاوم‌تر می‌کند. «شوخ‌طبعی بار زندگی را سبک‌تر کرده و به احتمال زیادی برای مقابله با استرس یاری‌رسان است، چرا که خنده باعث ترشح آندروفین می‌شود و این کار موجب افزایش کارکرد ایمنی بدن شده و موجب تغییرات شناختی و هیجان‌های مثبت می‌شود» (راتوس، ۵۶۹:۱۳۸۶). شوخی یکی از راه‌هایی است که به آدمی کمک می‌کند تا به موقعیت‌های پرتنش و پراسترس پاسخ داده و با آن کنار بیاید:

«وفي غمرة الحزن والجوع والتحدي ومواجهة الموت، ومن أجل التغلب على الحزن والجوع والموت، تفلت كلمة ساخرة» (منیف، ۲۰۱۶: ۶۵-۶۶).[۱۰]

مردم طیبه برای اینکه بر اندوه مرگ و گرسنگی چیره شوند طنز می‌گویند تا شاید برای لحظاتی بر اندوهی که دارند چیره شوند: «کوشش در برانگیختن قریحهٔ بذله گوئی و دیدن وقایع در پرتو نوری از مزاح، حیله‌ای است استادانه در فن زندگی و زنده ماندن» (فرانکل، ۳۰:۱۳۶۷)، به شرطی که این بذله‌گویی شخص را از حقیقت دور ندارد، این فقط راه فراری است از حقیقت مرگ و سرپوشی است برای فریب ذهن خودشان و این فریب دادن خود زمینه‌ساز اضطراب روان‌رنجور می‌شود: «اضطراب روان‌رنجور به این تصمیم منجر می‌شود که باید طبق اضطراب عمل کنیم» (پروچاسکا،۱۵۰:۱۳۸۱). و به مفعولی تبدیل شویم که ترس آن را کنترل می‌کند و از خودش اراده‌ای ندارد. چنانکه مردم طیبه از ترس مرگ و بی‌آبی همیشه به خواستهٔ مهمانان شهری تن می‌دادند و انگار در مقابل مهمان‌ها ارادهٔ خود را از دست می‌دادند و سعی می‌کردند با خوشرویی با آن‌ها برخور کنند.

۶-۲. دروغگویی

فرد برای اینکه ترس از مرگ را تجربه نکند راهی برای فرار از اندیشیدن به این موضوع پیدا می‌کند و سعی می‌کند ذهن خود را فریب داده و به مسائلی مشغول کند تا این ترس به خودآگاه او راه پیدا نکند یکی از راه‌های فرار دروغگویی است فرد سعی دارد به خود بقبولاند که اگر مثلاً فلان کار را انجام دهد دیگر مرگ سراغ او یا نزدیکانش را نگیرد ولی چنین کاری خود موجبات مشکلات روانی را فراهم می‌کند و با چنین برخوردی با خود نمی‌توان حقیقت مرگ را انکار کرد، در رمان مامان و معنی زندگی میرجش (گربه) از ارنست می‌پرسد: تو چطور می‌توانی در مقابل اینکه یک زندگی داری و بعد از آن می‌میری طاقت بیاری، ارنست جواب می‌دهد: «می‌پرسی چطور طاقت می‌آورم؟ خب اول از همه با فکر نکردن بهش. گاهی حتی فراموشش می‌کنم» (یالوم، ۱۳۹۸: ۳۲۳). یکی از مکانیزم‌های دفاعی در مقابل ترس از مرگ، فکر نکردن و بی‌محلی کردن به آن است ولی این فقط راهی است که ترس را از خود دور کنیم و این تا زمانی درست است که از این مکانیزم‌های دفاعی به طور آگاهانه استفاده کنیم، در واقع فریب دادن خودمان باید آگاهانه باشد. یعنی آگاهانه تصمیم بگیریم که خودمان را فریب دهیم، فریب دادن خود زمانی آسیب روانی شناخته می‌شود که ما در جریان فریب دادن خود آن را باور کنیم: «افراد در جریان دروغگویی، دنیایی پدیداری می‌سازند که شاید

برج کاغذی (بی‌پر و پا) باشد، ولی برای آنها بسیار واقعی است» (پروچاسکا،۱۵۳:۱۳۸۱). یعنی فرد در این جریان دنیایی برای خود می‌سازد که واقعیت مرگ را برای او پنهان می‌سازد:

«واختلى بعض المسنين لينحوا بعضهم ان يتصرفوا بحكمة، ولكي يطلبوا من السباب احترام الضيوف مثلما تعودوا دائما، دون اثارة لأية أحزان او مشاكل» (منیف، ۲۰۱۶: ۶۴).[11] همانطور که در این مثال پیداست ترس از بی‌آبی مردم طیبه را تبدیل به برده‌هایی کرده است که به دنبال کسب رضایت شهری‌ها می‌خواهند طوری رفتار کنند که خرسندی آنها را فراهم کرده حتی به قیمت از دست دادن خرسندی خودشان باشد، تا در آینده به آنچه که می‌خواهند برسند و این به نوعی دروغگویی به دیگران است تا به چیزی که می‌خواهند برسند: «برخی بردگان، به توانایی خود در دروغ گفتن به دیگران می‌نازند. آنها خود را می‌فروشند و این راه را جاده باشکوه موفقیت می‌نامند. دیگران از آنها می‌خواهند لبخند بزنند، لبخند می‌زنند؛ از آنها می‌خواهند شخصیت‌شان را ستایش کنند، ستایش می‌کنند. فرقی نمی‌کند این دیگران چه کسانی باشند» (پروچاسکا،۱۵۱:۱۳۸۱).

۶-۳. خشم

خشم احساسی است که شخص با قرار گرفتن در وضعیتی نامساعد که از آن وضعیت ناراضی و او را در تنگنا قرار داده برمی‌خیزد که به طور معمول با افکار خصمانه، رفتارهای ناسازگار و آسیب‌رسان همراه است، خشم می‌تواند محصولی از مکانیزم دفاعی جابجایی باشد: «اگر چیزی که تکانهٔ نهاد را ارضا می‌کند در دسترس نباشد، امکان دارد فرد آن تکانه را با چیز دیگری جابجا کند. این عمل به جابجایی معروف است» (شولتز، ۶۷:۱۳۸۶). یعنی چیزی که از دسترس و توان فرد خارج است خشم او را برانگیخته و فرد خشمش را بر سر شخص دیگری خالی کند: «برای مثال، بچه‌هایی که از والدین خود نفرت دارند یا بزرگسالانی که از مدیران خود متنفرند ولی از اینکه مبادا تنبیه شوند می‌ترسند خصومت خود را ابراز کنند، شاید این پرخاشگری را به فرد دیگری جابجا کنند.... در این مثالها، موضوعی که تهدید نیست جایگزین موضوع اصلی تکانهٔ پرخاشگری شده است» (همان) خشم می‌تواند یکی از مراحل سوگ باشد، سوگ از دست دادن شغل، سوگ از طلاق یا می‌تواند سوگ از دست دادن عزیزان باشد مثل خشمی که کدخدا پس از مرگ عزیزانش و عساف به آن دچار شده:

«إنها ليلة عجيبة من ليالى الطيبة. وإذا كان أهل الطيبة قد تعودوا على التسامح فإن فيهم قسوة تطفو فجأة في دمائهم وتجعلهم أميل إلى الغضب» (منیف، ۲۰۱۶: ۲۰۰).[12] مردم طیبه که مردمی آسان‌گیر بوده‌اند و عصبانیت خود را سرکوب می‌کرده‌اند دیگر نمی‌توانند پرخاشگری خود را پنهان کنند و این خشم شاید خشم ناشی از سوگ باشد:

«الفاجعة التي حلت بالمختار، بفقد الإبن الوحيد الذي بقى له،...ثم وفاة زوجته المفاجىء اثناء إحدى رحلات بحثه، والتي كانت تستمر أياما، وعودته إلى الطيبة ليجد البيت خاليا وليقول الناس بطريقة غامضة أول الأمر، ثم جارحة: «لقد أخذ الله وديعته»- إن هذه الفاجعة التى نزلت بالمختار جعلته في كثير من الأحيان بين الصحو والجنون» (منیف، ۲۰۱۶: ۲۰۱-۲۰۰).[13] خشم کدخدا می‌تواند خشم

ناشی از سوگ باشد مانند ایرن که در داستان مامان و معنی زندگی به خاطر از دست دادن افراد مهم زندگی‌اش دچار این خشم شده بود: «اگرچه فوران خشم ناشی از سوگ ایرن برایم بسیار سنگین بود، سخت تر از آن، کنار آمدن با تظاهرات خفیف‌تر ولی نافذتر خشمش بود» (یالوم، ۱۳۹۸:۱۴۹). هرچند که خشم همیشه نزد اگزیستانسیالیست‌ها و همچنین در روانشناسی چیز بدی نیست چنانکه قبلاً گفته شد سرکوب‌کردن خشم موجب افسردگی خواهد شد، خشم زمانی در روان‌درمانی اگزیستانسیال آسیب روانی محسوب می‌شود که شخص برای فرار از ترس مرگ نقاب خشم را به چهره‌اش بزند و نه تنها کدخدا بلکه بقیه مردم طیبه نیز به آن دچار شده‌اند:

«وآخرون يندفعون إلى حالة من القسوة والانتقام لا يتصورها أحد فيهم... وإذا كان الإنسان لايستطيع أن ينتقم من الغيوم أو ممن يرسلها، فلا بد أن تكون هناک ضحايا من نوع الآخر. فالأزواج الذين أبدوا من السماحة الشيء الكثير، و لم يتعودوا الشتيمة أو الضرب، كانوا مستعدين لأن يغيروا هذه العادات بسهولة، ودون شعور بالذنب» (منیفلإ، ۲۰۱۶: ۱۲).[۱۴]

مردم از بی‌تفاوتی جهان نسبت به خودشان و مرگ و میرهایی که نمی‌توانند جلوی آن را بگیرند به خشم آمده‌اند و از آنجا که نمی‌توانند زهرشان را بر بی‌تفاوتی‌های جهان بریزند راهی برای خالی کردن خشم‌شان پیدا می‌کنند و آن نزدیک‌ترین افراد به خودشان است، اتفاقی که برای ایرن افتاده بود: «برایم روشن بود بیشتر خشم اریرن از جای دیگری است، از زندگی، سرنوشت، خدا، بی‌تفاوتی دنیا؛ ولی او آن را بر نزدیک‌ترین هدفش که من باشم، یعنی بر درمانگرش فرود می‌آورد. «ولی شاید دلیل شکست نخوردنم در مقابل خشم ایرن این بود که می‌دانستم خشم، نقابی است بر چهری اندوه، یأس و وحشت عمیقش» (یالوم،۱۳۹۸:۱۵۲).

۶-۴. پناه بردن به گذشته

فرد در این حالت برای فرار از وضعیت کنونی‌اش که برای او ناخوشایند و غیرقابل تحمل است به فکر کردن در مورد مسائل خوشایندی که در گذشته تجربه کرده پناه می‌برد، تا حال ناخوشایندش را برای مدتی از یاد ببرد. به گفتهٔ فرانکل پناه بردن به گذشته روح آدمی آرامش می‌دهد اما می‌تواند مشکلاتی هم داشته باشد و فرد را از واقعیت به دور نگه دارد. «اگر زمان بیمار گذشتهٔ فراگیر باشد، در جلسات درمانی، عمدتاً از گذشته صحبت خواهند کرد» (پروچاسکا،۱۳۸۱:۱۵۵). اتفاقی که در طیبه افتاده و مردم دوست دارند از گذشته بگویند. «گذشتهٔ فراگیر یکی از رایج ترین محدوده‌های زمانی برای افراد پریشان است. این نوع زندگی در زمان گذشته، اغلب بیانگر پشیمانی‌های هولناکی است که افراد به خاطر اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند، احساس می‌کنند» (همان،۱۵۳). فرد به خاطر وضعیت ناخوشایندی که دارد و اشتباهاتی که مرتکب شده همواره به دوره‌ای از زندگی‌اش که خوشایندتر و بدون ناکامی بوده گریز زده و به آن فکر می‌کند:

«وتمتد في أذهان المسنين صور لا نهاية لها، صور الطيبة في كل الفترات، حين كان ينبت العشب على الصخور وعلى اسطحة المنازل، وحين كانت الينابيع تتفجر من كل مكان، كانوا يتذكرون ذلك و يعبون انفاسا عميقة وكأنهم يتنفسون رائحة الخصوبة تتولد من كل الكائنات.... يتذكرون كل شيء، ويتذكرون أكثر مذاق الأطعمة التي كانوا يأكلونها فيتحرك اللعاب في أفواههم» (منیف، ۲۰۱۶: ۲۲).[۱۵] گریز به گذشته یکی از راه‌های فراری است که فرد خود را از حال که تحمل آن برایش سخت است جدا می‌کند و سالخورده‌ها دوران سرسبزی که طیبه داشته را به یاد می‌آورند تا حال طاقت‌فرسایی که دارند را فراموش کنند و برای لحظاتی خود را از آن جدا کنند و جوان‌ها هم در شب‌نشینی‌های آن‌ها حضور پیدا می‌کردند تا از این لحظات بی‌بهره نمانند. شاید این یادآوری‌ها

برای لحظاتی آنها را با از یاد بردن حال آسایش فکری می‌داد اما در نهایت آنها با از دست کشیدن یادآوری گذشته، دوباره باید با حقیقت حال روبرو شوند چنانکه فرانکل درمورد درگیر شدن با گذشته می‌گوید: «من همیشه صحبت دربارۀ خوراکی را مضر می‌دانستم. آیا اشتباه نیست که بدن را با توضیحات و تصاویر خوش‌آیند خوراکی‌های لذیذ تحریک کنیم و بعداً مجور شویم با جیره‌های زندان بسازیم؟ گرچه ممکن است این گفتگوها باعث آرامش روح شود ولی بدون شک این تصورات واهی در برابر حقیقت آشکار زندگی تلخ بی‌خطر نخواهد بود» (فرانکل، ۲۱:۱۳۶۷). و دور افتادن از حال و زندگی‌کردن درگذشته چیزی است که آدمی را از حقیقت دور کرده و امکان زندگی در لحظه حال را برای او سخت می‌کند.

۶-۵. انکار

انکار کردن مکانیزمی است که فرد به صورت هشیار یا نیمه هشیار به آن دست می‌زند و نمی‌خواهد واقعه یا حقیقتی را قبول کند. «مکانیزم دفاعی انکار با سرکوبی ارتباط دارد و انکار کردن وجود تهدیدهای بیرونی یا رویدادهای آسیب‌زایی که اتفاق افتاده‌اند را شامل می‌شود. برای مثال، فردی که به بیماری لاعلاجی مبتلاست شاید قریب‌الوقوع بودن مرگ را انکار کند. والدین کودکی که مرده است امکان دارد با بدون تغییر نگه داتن اتاق او فقدان وی را انکار کنند» (شولتز، ۶۶:۱۳۸۶).

«عساف هل سمعت ما أقول لك؟» (منیف، ۲۰۱۶: ۱۹۸).[۱۶]

در این نمونه شخصیت کدخدا در شب مرگ عساف برای اینکه ترس از مرگ را به خودآگاه خود راه ندهد دست به انکار می‌زند که عساف نمرده است: «برخی از مردم طیبه بر این باورند که عساف همچنان زنده و شاهد احوال آن‌هاست؛ به همین دلیل جسد او را وسط روستا قرار می‌دهند و آن شب تا صبح حکایت‌ها و داستان‌هایی را در کنار جسدش روایت می‌کنند» (عموری و دیگران،۷۱:۱۳۹۹).

۶-۶. کوچ کردن

قحطی یکی از بلاهایی است که به همراه خود گرسنگی، مرگ و بیماری‌های مختلفی می‌آورد در طول تاریخ اتفاق افتاده که مردم برای مقابله با این معضل دست به مهاجرت زده و از وطن خود کوچ کرده و به سوی مناطق حاصلخیزتر رفته‌اند چنانکه در قحطی بزرگ ایران اتفاق افتاده و مردم به سوی شهرهای بزرگ‌تر یا به کشورهای همسایه مهاجرت کرده‌اند در این رمان هم یکی از راه‌هایی که برای مقابله با گرسنگی و مرگ مطرح می‌شود کوچ کردن است:

«إذهبوا إلى المدينة وإعملوا هناك، إما أن تنتشروا في هذه الأرض الغبراء، وأن تتشردوا بين الجبال والصحراء، من أجل طيور جائعة، وليس فيها سوى العصب والريش، فإن ذلك مضيعة للوقت وحين يهز الشباب رؤوسهم إشارة إلى أنهم سمعوا ما قاله المسنون، دون أن تعني الإشارة موافقة أو رفضا» (منیف، ۲۰۱۶: ۳۱).[۱۷]

یکی از راه‌هایی که مردم در طول تاریخ برای مقابله با مرگ در قحطی و مرگ در جنگ انجام داده‌اند کوچ کردن از محل زندگی‌شان و رفتن به مکانی بوده است که در آنجا از گرسنگی و مرگ در امان باشند و سالخورده‌های طیبه هم برای مقابله با مرگ همچین پیشنهادی می‌دهند، اما جوان‌ها به حرف آنها اعتنایی نکردند و این راه را برای مقابله با مرگ پس می‌زنند.

۶-۷. شکار

از آنجا که در اثر قحطی و کمبود آب امکان رشد درختان و گیاهان فراهم نبوده، مردم برای رفع گرسنگی خود به شکار روی آورده و از آنجا که پرندگان و جانوران آن منطقه نیز دچار کم آبی و نبود غذا شده‌اند، اگر مردم در شکار کردن زیاده‌روی کنند ترس از شکار این پرندگان را مجبور به کوچ کرده و امید شکار فقط برای پرندگان و جانوران مهاجر هنگام گذر از آن منطقه فراهم است که این پرندگان هم مدت کمی در دسترس خواهند بود این امر باعث شده تا عساف در شکار کردن مخالف زیاده روی است:

«لم يخلق الصيد للأغنياء او الذين يقتلهم الزهق والشبع، لقد خلق للفقراء، وللذين لا يملكون خبز يومهم. وعساف الذي قضى حياته كلها في البرية لا يصيد في مواسم الخير إلا ما يملأ معدته ومعدة هذا الحيوان، أما في مواسم الجفاف، ولكي لا يموت الناس في الشوارع، فيمكن أن يكون الصيد حلا» (منیف، ۲۰۱۶: ۷۲-۷۱).[۱۸]

شکار راه دیگری است که آدمی برای مقابله با مرگ انجام داده، اگر آدمی در این کار زیاده‌روی کند بالاخره شکار کم شده و مجبور به ترک محل زندگی‌اش می‌شود. عساف مخالف شکار بی‌رویه است و از نظر او شکار راه چاره‌ای است برای مقابله با مرگ برای کسایی که قحطی عرصهٔ زندگی را برای آنها تنگ کرده و سایهٔ مرگ برایشان تاریک‌تر است. می‌بینیم که او از شکار کردن برای مهمانان شهری که قحطی عبای خود را بر آنها پهن نکرده است، سر باز می‌زند؛ چراکه آنها می‌توانند به روش‌های دیگر گذران زندگی کنند.

۶-۸. تغذیه غیرمعمول

یکی از اقداماتی که قحطی آدمی را مجبور به انجام آن می‌کند تغذیه غیرمعمول است که به دلیل کمبود مواد غذایی، مردم مجبور به تغذیه از چیزهایی می‌شوند که به طور معمول از آنها تغذیه نمی‌کنند: «بسیاری از مردم رنج کشیده‌ی کرمان بعد از بروز قحطی‌ها که مواد غذایی به شدت کم می‌شد، فقط روزی یک وعده غذا می‌خوردند. آن هم غذایی که کیفیت نداشت. در نه سال از این قحطی‌ها شدت گرسنگی به حدی بود که مردم با خوردن علف، گوشت سگ و گربه و امثال این‌ها تغذیه می‌کردند تا از مرگ خود را نجات دهند» (غلامشاه زاده، ۴۹:۱۴۰۰). و این اشتیاق آدمی به بقا و ترس از مرگ است که او را مجبور به انجام چنین کارهایی می‌کند:

«فيما مضى، قبل سنوات كثيرة، كنا نحارب الجوع و نتغلب عليه بالطيور التي تأتي، بالحيوانات التي تقترب من البلدة، و كنا نقاوم الجوع وحين نأكل الجراد والجرابيع، أما هذه الأيام فلم يبق شيء. فإذا استمرت الاحال هكذا فلن تمضى فترة قصيرة حتى تصبح الطيبة مأوى للبوم والوطاويط» (منیف، ۲۰۱۶: ۷۳).[۱۹]

خوردن چیزهایی که آدمی به طور معمول در زندگی از آنها تغذیه نمی‌کند یکی دیگر از راه‌های مقابله با مرگ است چنانکه در زندان نازی‌ها اتفاق افتاده بود: «ماه‌ها پس از آزادی یکی از دوستان اردوی قدیم را دیدم.... به من گفت در اردوگاه دنبال تکه‌ای از گوشت مردار انسانی می‌گشته و سرانجام آن را در کاسه‌ای روی آتش یافته بود. آدمخواری همهٔ اردو را فرا گرفته بود» (فرانکل، ۳۷:۱۳۶۷). مردم طیبه سال‌ها پیش با شکار پرندگان و جانورها توانسته‌اند قحطی را شکست بدهند و عساف به این امید که دوباره

بتوان با کمک شکار این خشکسالی را پشت سر بگذارند نمی‌خواهد در شکار زیاده‌روی کند؛ چرا که او می‌داند که باید از چیزی که آنها را در این سال‌ها زنده نگه می‌دارد به نحو بهینه استفاده کرد.

۷. نتیجه‌گیری

نتایجی که این پژوهش به آن دست یافت از این قرار است:

- در این پژوهش مرگ عساف به عنوان محرکی شناخته شد که مردم را نسبت به مسئولیت‌پذیری‌شان در زندگی آگاه کرد. مرگ آگاهی مردمِ طیبه منجر به این شد که از جزئیات، بیهودگی‌های روزمره فراتر رفته و زندگی و فرصت کمی که در اختیار دارند را غنیمت شمرده و خود را درگیر مسائلی کنند که برای آنها ارزش قائل باشند و به جای فکر کردن به گذشته و دست رو دست گذاشتن، نگرش خود را نسبت به مرگ تغییر داده و از این رهگذر با ترس از مرگ کنار آمده و مسئولیت مسائل را پذیرا شده‌اند.
- در این رمان علاوه بر موضوع ترس از مرگ، روش‌های انکار و دفاع علیه آن نیز مشاهد شد. ترس از مرگ مکانیزم‌های دفاعی‌ای را در شخصیت‌های داستان فعال و آنها را دچار مشکلات روانی مثل خشم، پناه بردن به گذشته و غیره کرده بود تا از خود در برابر ترس‌های وجودی دفاع کنند در حالی که آدمی دفاعی در برابر این ترس‌ها نمی‌تواند داشته باشد؛ چرا که ترس‌های وجودی جزئی از زندگی هستند، اگر به هرکدام از مکانیزم‌های دفاعی چنگ بزند انگار بخشی از زندگی را انکار کرده است. راه فائق آمدن بر ترس مرگ در این رمان این است که مرگ را به عنوان جزئی از زندگی قبول کنیم و با آن کنار بیاییم.

پی نوشت‌ها

۱. و در این سال‌ها و در بحبوحه قحطی و مرگ، دسته‌های بی‌شماری از پرندگان می‌آیند. همانطور که ابرهای سبک و مرتفع به سرعت می‌گذشتند، پرندگان نیز همینطور. دسته‌های آنها همیشه، حتی در دل شب، در اوج پرواز و فریاد، گویی که به سوی مرگ می‌روند، عبور می‌کنند.

۲. فکر می‌کنید تا وقتی که دوباره بارون بیاد زنده می‌مونید؟ هر کسی که این فکر رو بکنه، دیوانه است. هزار بار بهت گفتم: ما فقط به اندازه یه بازو با مرگ فاصله داریم، و آن بازو همان شکاری است که وقتی دوباره باران ببارد می‌توانیم آن را فراهم و مهیا کنیم.

۳. در چنین شرایطی، مرگ و زندگی برابرند. به زمین، درختان و حیوانات نگاه کنید. به چهره مردم نگاه کنید؛ همه چیز می‌میرد و اگر سالی مانند امسال فرا برسد، هیچ چیز باقی نخواهد ماند.

۴. در بیابان، او دارای ویژگی‌هایی است که ناگهان در درونش فوران می‌کنند: فروتنی، عطش فهمیدن و صبر. او با حیرتی که به پرسش نزدیک است، به همه چیز اطرافش خیره می‌شود.

۵. سیلی از پرسش‌ها و اندوه در درونش موج می‌زد و باعث می‌شد در بسیاری از لحظات، چیزهایی مانند جرقه‌ای خاموش آغاز شوند: زندگی یعنی چه؟ مرگ یعنی چه؟ چرا زندگی موجودات به چنین شیوه‌ی بی‌رحمانه‌ای پایان می‌یابد؟ چه می‌شد اگر بشریت صادق‌تر و ساده‌تر می‌شد و از بسیاری از چیزهایی که او را به موجودی تبدیل می‌کرد که فقط می‌دانست چگونه دارایی‌ها را جمع‌آوری کند و سپس آنها را نابود کند، دست می‌کشید؟ چرا شهر در روزهای محمل (موسوم حج) که امعا و احشا را می‌خورد، سکوت می‌کند و روزهایی را به یاد می‌آورد که یادآوری آنها فایده‌ای ندارد؟

۶. هیچ‌کس دوست ندارد روزهای قحطی را به یاد بیاورد. اما اگر این قحطی‌ها به شدت و ویرانگر از راه برسند و سال به سال تکرار شوند، بسیاری ترجیح می‌دهند بمیرند یا کشته شوند و سپس به این انتظار دردناک تن دهند.

۷. غم و اندوه بر دل‌های سالمندان نشست، چنان که بسیاری با صدای بلند گفتند: «مرگ از این زندگی نفرین‌شده‌ای که این روزها داریم، شرافتمندانه‌تر است».

۸. و بین یک انتظار و انتظار بعدی، یک نفر می‌میرد، هزاران بار می‌میرد، ایمانش را از دست می‌دهد، اراده‌اش رنگ می‌بازد، زمین می‌خورد، برمی‌خیزد، تلوتلو می‌خورد، گلویش پر از دعاهای ترسناک می‌شود، نمی‌داند چطور به وجود آمده، بی‌صدا فریاد می‌زند... دوباره می‌میرد، از مرگ برمی‌خیزد... گلویش را با جرعه‌ای آب پر می‌کند... تا جایی که ممکن است، شاید به او قدرت بیشتری برای مقاومت بدهد... توانایی قورت دادن آب را از دست می‌دهد، آب تبدیل به نمک می‌شود... می‌خواهد فریاد بزند، دقیقاً کجا می‌میرد؟ می‌خواهد زمین ناگهان دهان باز کند و او را ببلعد.

۹. ما قبلاً علف و ریشه گیاهان می‌خوردیم. ما قبلاً موش‌های صحرایی می‌خوردیم. حتی ملخ‌هایی که اغلب در سال‌های خشکسالی می‌آمدند یا باعث خشکسالی می‌شدند را می‌خوردیم.

۱۰. در بحبوحه اندوه، گرسنگی، سرکشی و مواجهه با مرگ، و برای غلبه بر اندوه، گرسنگی و مرگ، کلامی طعنه‌آمیز از دهان آدمی می‌گریزد.

۱۱. بعضی از بزرگان کناره گرفتند تا یکدیگر را به رفتار عاقلانه نصیحت کنند و از جوانان بخواهند که مثل همیشه به مهمانان احترام بگذارند، بدون اینکه باعث ناراحتی یا مشکلی شوند.

۱۲. شب عجیبی در طیبه است. و اگرچه مردم طیبه به مدارا عادت کرده‌اند، اما نوعی خشونت در آنها وجود دارد که ناگهان در خونشان ظاهر می‌شود و آنها را مستعد خشم می‌کند.

۱۳. فاجعه‌ای که برای مختار رخ داد، با از دست دادن تنها پسر باقی‌مانده‌اش، و به دنبال آن مرگ ناگهانی همسرش در یکی از سفرهای جستجویش که چند روز طول کشید، و بازگشت او به طیبه و یافتن خانه خالی، و گفتن مردم، ابتدا به شیوه‌ای مرموز و سپس با لحنی دردناک: «خداوند آنچه را که به او سپرده بود، پس گرفته است» این فاجعه‌ای که برای مختار رخ داد، اغلب او را بین عقل و جنون در نوسان قرار می‌داد.

۱۴. برخی دیگر به حالتی از بی‌رحمی و انتقام‌جویی سوق داده می‌شوند که برای هیچ‌کس قابل تصور نیست... و اگر کسی نمی‌تواند از ابرها یا کسانی که آنها را می‌فرستند انتقام بگیرد، پس حتماً قربانیانی از نوع دیگر وجود دارند. همسرانی که تحمل زیادی نشان داده بودند و به توهین یا خشونت فیزیکی عادت نداشتند، آماده بودند تا این عادات را به راحتی و بدون احساس گناه تغییر دهند.

۱۵. تصاویر بی‌پایانی در ذهن سالمندان امتداد می‌یابد، تصاویری از طیبه در تمام دوران، زمانی که علف‌ها روی سنگ‌ها و پشت‌بام‌ها جوانه می‌زدند، زمانی که چشمه‌ها در همه جا جاری می‌شدند. آن‌ها این را به یاد می‌آورند و نفس‌های عمیقی می‌کشند، گویی عطر باروری را که از تمام موجودات زنده ساطع می‌شود، استنشاق می‌کنند. آن‌ها همه چیز را به یاد می‌آورند، و به خصوص طعم غذاهایی را که قبلاً می‌خوردند، و دهانشان آب می‌افتاد.

۱۶. عساف، آیا شنیدی چه چیزی به تو می‌گویم؟

۱۷. به شهر برو و آنجا کار کن. یا در این سرزمین بایر پراکنده شو و در میان کوه‌ها و بیابان‌ها، برای پرندگان گرسنه، سرگردان شو، و در آن جز پی و پر چیزی نباشد، که این اتلاف وقت است. و وقتی جوانان سر خود را تکان می‌دهند، نشانه‌ای است که گفته‌های بزرگان را شنیده‌اند، بدون اینکه این اشاره به معنای موافقت یا رد باشد.

۱۸. شکار برای ثروتمندان یا کسانی که از کسالت و شکم پرستی خسته شده‌اند، آفریده نشده است؛ بلکه برای فقرا، برای کسانی که نان روزانه خود را ندارند، آفریده شده است. عساف، که تمام عمر خود را در بیابان گذرانده است، فقط در فصول فراوانی شکار می‌کند تا شکم خود و حیوانش را سیر کند. اما در مواقع خشکسالی، برای جلوگیری از مرگ مردم در خیابان‌ها، شکار می‌تواند یک راه حل باشد.

۱۹. در گذشته، سال‌ها پیش، ما با پرندگانی که می‌آمدند و حیواناتی که به شهر نزدیک می‌شدند، با گرسنگی مبارزه می‌کردیم. ما با خوردن ملخ و موش‌های صحرایی در برابر گرسنگی مقاومت می‌کردیم. اما این روزها، چیزی باقی نمانده است. اگر اوضاع به همین منوال ادامه یابد، طولی نخواهد کشید که طیبه به پناهگاهی برای جغدها و خفاش‌ها تبدیل شود.

منابع و مآخذ

۱) پروچاسکا، جیمز؛ اونورکراس، جان.سی. (۱۳۸۱). **نظریه‌های روان درمانی**. مترجم: یحیی سید محمدی. چاپ اول. تهران: انتشارات رشد.

۲) داستایوفسکی، فئودور. (۱۳۶۱). **برادران کارامازوف**. مترجم عنایت‌الله شکیباپور. چاپ دوم. بی‌جا: انتشارات عارف.

۳) راتوس، اسپنسر. (۱۳۸۶). **روانشناسی عمومی**. مترجم: حمزه گنجی. چاپ اول. تهران: نشر ساوالان.

۴) سارتر، ژان پل. (۱۳۶۱). **اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر**. مترجم: مصطفی رحیمی. چاپ هشتم. تهران: مروارید.

۵) شوپنهاور، آرتور. (۱۳۸۸). **جهان همچون اراده و تصور**. مترجم: رضا ولی‌یار. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

۶) شولتز.دوان.پی، سیدنی الن شولتز. (۱۳۸۶). **نظریه‌های شخصیت**. مترجم: یحیی سید محمدی. چاپ یازدهم. تهران: نشر ویرایش.

۷) غلامشاه زاده، طیبه. (۱۴۰۰). **بررسی علل و پیامدهای قحطی‌های کرمان در عصر قاجاریه**. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۸) فرانکل، ویکتور. (۱۳۶۷). **انسان در جستجوی معنا**. مترجم: اکبر معارفی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۹) _____ . (۱۴۰۲). **انسان در جستجوی معنا**. مترجم: امیر لاهوتی. چاپ یازدهم. تهران: جامی.

۱۰) کامو، آلبر. (۱۴۰۱). **انسان طاغی**. مترجم: مهبد ایرانی طلب. چاپ دوازدهم. تهران: قطره.

۱۱) کری، جرالد. (۱۴۰۰). **نظریه و کاربست مشاوره و روان‌درمانی**. مترجم: یحیی سید محمدی. چاپ بیست و چهارم. تهران: نشر ارسباران.

۱۲) مک کواری، جان. (۱۳۷۷). **فلسفه‌ی وجودی**. مترجم: محمد سعید حنایی کاشانی. چاپ اول. تهران: هرمس.

۱۳) منیف، عبدالرحمن. (۱۳۹۱). **پایان‌ها**. مترجم: یدالله ملایری. چاپ اول. تهران: مروارید.

۱۴) _____ . (۲۰۱۶). **النهایات**. بیروت– لبنان: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

۱۵) یالوم، اروین.د. (۱۴۰۱). **روان‌درمانی اگزیستانسیال**. مترجم: سپیده حبیب. چاپ بیستم. تهران: نشر نی.

۱۶) _____ . (۱۳۹۸). **مامان و معنای زندگی**. مترجم: سپیده حبیب. چاپ بیست و چهارم. تهران: نشر قطره.

منابع لاتین

۱) Amori Naeem, Ahmadian, Zahra, Yadollahi Farsani, Abbas and Zargar, Yadollah (۲۰۱۰). Psychoanalytic analysis of personality and beliefs in Abdolrahman Munif's novel Al-Nahiyat, Arab Literature Magazine. Vol. ۱۲, No. ٤, pp. ٥٩-٧٩.

۲) Camus, Albert (۲۰۲۲). The Rebel Man. translated by Mahbod Irani Talab. ۱۲th edition. Tehran: Qatra.

۳) Carey, Gerald (۲۰۲۱). Theory and Practice of Counseling and Psychotherapy. translated by Yahya Seyed Mohammadi. ۲٤th edition. Tehran: Arasbaran Publishing House.

٤) Dostoevsky, Fyodor (١٩٨٢). The Brothers Karamazov. translated by Enayatollah Shakibapour. second edition. Bija: Aref Publications.
٥) Frankl, Victor (١٩٨٨). Man's Search for Meaning. translated by Akbar Maarefi, ٤th edition. Tehran: Tehran University Press.
٦) _____ (٢٠٢٣). Man in Search of Meaning. Translator: Amir Lahoti. th edition, Tehran: Jami.
٧) Gholamshahzadeh, Tayyebeh (١٩٩٩). Investigating the causes and consequences of the famines in Kerman during the Qajar era. Master's thesis. Shahid Bahonar University of Kerman.
٨) Macquarie, John (١٩٩٨). Existential Philosophy. translated by Mohammad Saeed Hanaei Kashani. ١st edition. Tehran: Hermes.
٩) Munif, Abdolrahman (٢٠١٢). Endings. translated by Yadollah Malayeri. ١st edition. Tehran: Morvarid.
١٠) _____(٢٠١٦). Al-Nahiyat, Beirut-Lebanon: Al-Massaq Al-Arabiya L'Derasat wal-Nashr.
١١) Prochaska, James. O., Norcross. John. C. (٢٠٠٣). Theories of Psychotherapy. Translator: Yahya Seyed Mohammadi. first edition. Tehran: Roshd Publications.
١٢) Ratus, Spencer (٢٠٠٧). General Psychology. translated by Hamzeh Ganji. first edition. Tehran: Savalan Publications.
١٣) Sartre, Jean-Paul. (١٩٨٢). Existentialism and Human Originality. translated by Mostafa Rahimi. eighth edition. Tehran: Morvarid.
١٤) Schopenhauer, Arthur (٢٠٠٩). The World as Will and Imagination. translated by Reza Valiyar. first edition. Tehran: Markaz Publications.
١٥) Schultz. Duane. P., Sidney Ellen Schultz (٢٠٠٧). Personality theories. translated by Yahya Seyed Mohammadi. ١١th edition. Tehran: Publishing House.
١٦) Yalom, Erwin.D. (٢٠٢٢). Existential Psychotherapy. translated by Sepideh Habib. ٢٠th edition. Tehran: Nay Publishing House.
١٧) _____(٢٠١٩). Mom and the Meaning of Life. translated by Sepideh Habib. ٢٤th edition. Tehran: Qatra Publishing House.

مقاله

١) عموری، نعیم؛ احمدیان، زهرا؛ یداللهی فارسانی؛ عباس و زرگر، یدالله. (١٣٩٩). «تحلیل روانکاوی شخصیت و باورها در رمان النهایات عبدالرحمن منیف». *مجلهٔ ادب عربی*، دوره ١٢، ش۴، صص: ۵٩-٧٩.

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الرابعة، العدد ١٣، ربيع ١٤٠٣

صص: ١٠٢- ٨١

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٦٠٧٥٨,١٠٧٩

دراسة الموت وآلية الدفاع ضده في رواية "النهايات" لعبد الرحمن منيف استنادا إلى نظرية العلاج النفسي الوجودي

اميد هوت [١]

عباس گنجعلی [٢]

مسعود سلمانی حقیقی [٣]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٤,٠٨,٢٨، تاريخ القبول: ١٤٠٤,٠٩,٢٧)

الملخص

العلاج النفسي الوجودي نظريةٌ تبحث في أساس المشكلات النفسية للإنسان في أربعة مكونات: الموت، والحرية، والوحدة، والفراغ، والتي تُشير إليها الفلسفة الوجودية بالمخاوف الوجودية ويقترح أيضًا حلاً لإنكار ومعالجة كل منها. والموت هو الهدف الذي تتجه إليه الحياة البشرية، والذي سيواجهه الإنسان لا محالة، ويُرعبه. والخوف من الموت قلقٌ تعتقد الفلسفة الوجودية بوجوده في الإنسان، يؤثر على حياته ويُجبره على اتخاذ أفعال، قد تكون سلبية أو إيجابية. و تعتمد هذه الدراسة على المنهج الوصفي- التحليلي، و بعد التطرق إلى العلاج النفسي الوجودي وعنصر الموت، تقوم بدراسة تأثيره على أجواء رواية "النهايات" لتحقيق الهدف المهم، وهو نوعية الإنسان النفسية بعد مواجهة الموت. وتُظهر نتائج هذه الدراسة أن وفاة عساف كانت بمثابة حافزٍ أيقظ وعي الناس بمسؤوليتهم في الحياة. فقد دفعتهم وفاة أهل الطيبة إلى تجاوز تفاصيل الحياة اليومية وتفاهاتها، واغتنام الفرص المتاحة لهم، والانخراط في القضايا التي تهمهم فبدلاً من التفكير في الماضي والاستسلام، غيّروا نظرتهم إلى الموت، ومن خلال ذلك، تصالحوا مع الخوف منه، وتقبّلوا مسؤولية قضاياهم.

الكلمات المفتاحيّة: العلاج النفسي الوجودي، الموت، الرواية، النهايات، منيف.

---

١. حاصل على درجة الماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة حكيم سبزواري، سبزواري، إيران، البريد الإلكتروني: amirhauth@gmail.com

٢. أستاذ مشارك قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة حكيم سبزواري، سبزواري، إيران، البريد الإلكتروني: a.ganjali@hsu.ac.ir (المؤلف المسؤول)

٣. طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة حكيم سبزواري، سبزواري، إيران، البريد الإلكتروني: masoudhaghighi٩٩@gmail.com